

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره دوازدهم - بهار و تابستان ۱۳۹۴

حامد نقشبندی (دانشجوی دکتری زبان ادبیات عربی واحد بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۱

دکتر محمد باقر حسینی (استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسؤول)^۲

دکتر علی نوروزی (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۳

دکتر حسین ناظری (استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)^۴

نگاهی به امثال و حکم در ادب خراسان (قرن ۴ و ۵)

چکیده

یکی از مظاهر فرهنگ و تمدن و ادبیات هر کشور، امثال و حکم، یا همان گفتار کوتاه و حکیمانه‌ای است. امثال و حکم در واقع، همان سنت‌ها، عادات و تعابیر مردمی است که با دربرداشتن حکایات، تعالیم دینی، تذکرات، موعظه‌ها و اندرزها، ساختار اساسی زندگی اجتماعی، سیاسی، دینی و فرهنگی جامعه انسانی را شکل می‌بخشد و در پرتو آن اقوام و نسل‌ها هویت می‌یابند. ایران با سابقه کهن و تاریخی خود، سرزمین حکمت‌ها و مثل‌هاست و در جای جای این سامان، ادبا و علما، گام‌های بلندی در این زمینه برداشته‌اند و تألیفات ارزشمندی از خویش بر جای نهاده‌اند؛ که در این میان، سرزمین خراسان را جایگاهی برجسته و منحصر به فرد است. شاید بیجا نباشد اگر ادعا کنیم که ادبای این دیار، گوی سبقت را، در اشاعه فرهنگ و تمدن، از بسیاری از ملل دیگر ربوده‌اند که ثعالی نیشابوری یکی از نمونه‌های برجسته و شاخص این گروه بشمار می‌آید؛ به طوری که نام وی بر تارک فرهنگ ایران و خراسان؛ بلکه جهان عرب و اسلام، می‌درخشد. ما در این مقاله برآنیم تا امثال و حکم به کاررفته در آثار متعدد و کم نظیر این ادیب گرانمایه را، که در لابه‌لای بیشتر آن‌ها، رد پای دین و اعتقاد عمیق او را به اسلام می‌توان ملاحظه کرد، مورد بررسی، اهتمام و دقت نظر قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: ادب عربی، خراسان، حکمت، مثل، اخلاق و تربیت، ثعالی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۳۰

پست الکترونیکی: 1- hamednaghshband@yahoo.com 2- hossaini@ferdowsi.um.ac.ir

3- nazeri@ferdowsi.um.ac.ir 4- nouroozi@ferdowsi.um.ac.ir

مقدمه

حکمت در لغت دارای معانی گسترده است و در فرهنگ‌ها و معاجم، تعابیر مختلفی «عدل، علم، صبر، بردباری نبوت، دانش، گفتار عاقلانه، قرآن، انجیل، قول صحیح و دریافت حقیقت هر چیزی و... (سیاح، ۱۳۸۲: ۳۹۱) از آن شده است. حکما و ادبا در شرح و بیان این واژه سخن بسیار گفته‌اند و آورده‌اند که: «حکمت چیزی است که خداوند آن را در دل‌ها می‌نهد تا آن‌ها را روشن گرداند و موجب شود انسان مشروع را از محذور باز شناسد و معقول را از مستحیل فرقی نهد. همان‌طور که بینایی را در دیده نهاده است تا بدان محسوسات را ببیند» (دارائی، ۱۳۴۷: ۲۸).

خواجه نصیر در توصیف، به امکان استطاعت دانایی برای رسیدن به کمال انسانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «حکمت در عرف اهل معرفت عبارت است از دانستن اشیا، چنان‌که باشند؛ و قیام نمودن به کارها، چنان‌که باید، به قدر استطاعت؛ تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد و چون چنین بود، حکمت منقسم به دو قسم گردد: یکی علم؛ و دیگری عمل» (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۷) و سیوطی نیز، در همین ارتباط بیاناتی دارد که خالی از لطف نیست؛ او می‌گوید: "قال رسول الله: ان القرآن نزل علی خمسہ اوجه: حلال و حرام محکم و متشابه و امثال. فاعلموا بالحلال و اجتنبوا الحرام و اتبعوا المحکم و امنوا بالمتشابه و اعتبروا الامثال." (السیوطی، بی تا: ۱۳۱-۱۳۲) (پیامبر می‌فرماید: قرآن کریم، بر پنج صورت نازل شده است: حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. حلال را بشناسید؛ از حرام دوری جوئید؛ از محکومات پیروی نمایید؛ به متشابهات ایمان آورید و از امثال عبرت گیرید."

و در دنباله، در ارتباط با ضرب‌المثل‌های قرآنی، چنین ادامه می‌دهد: ضرب الامثال فی القرآن يستفاد منه امور كثيره منها: التذكير، والوعظ، والحث، والزجر، والاعتبار، والتقريب، و تقریب المراد للعقل و تصویر بصوره المحسوس، فان الامثال تصور المعانی بصوره الاشخاص، لانها اثبت فی الازهان لاستعانه الذهن فیها بالحواس. و من ثم، كان الغرض من المثل تشبيه الخفى بالجليّ والغائب بالشاهد" (همان) (از ضرب‌المثل‌های قرآنی، مفاهیم گوناگون برداشت می‌شود؛ از جمله: یادآوری کردن، اندرز و موعظه، برانگیختن و وادار نمودن، عبرت‌گیری،

اعتراف، نزدیک ساختن خواسته آدمی با خرد و عقل و صورت بخشیدن به آن به وسیله محسوسات؛ چراکه، امثال، مفاهیم را به صورت اشخاص می‌نمایاند؛ زیرا تصور معانی با چهره اشخاص، بدان سبب که ذهن، پیوسته از حواس کمک می‌گیرد، بیشتر در ذهن باقی می‌ماند. بنابراین، غرض و هدف از مثل، تشبیه امور پنهان، به پیدا و اشیای ناپیدا، به امور آشکار است. در قرآن، واژه حکمت به معانی: "کتاب منزل" "دانایی"، "اندرز" و "آگاهی" به کاررفته است. جدای از واژه حکمت، کلمه "حکیم" از جمله واژه‌هایی است که در بسیاری از آیات قرآن، به عنوان یکی از صفات پروردگار و قرآن به شمار آمده است "نیز؛ از آن جمله، در سوره جمعه آمده: "يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (الجمعه: ۱) «هر چه در آسمان‌ها و زمین است همه تسبیح خداوند که پادشاهی منزه و پاک و مقتدر است. می‌گویند». در جای دیگر می‌خوانیم: (أَلَمْ تَلِكْ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ): (لقمان: ۲ و ۱) «الم. این (قرآن عظیم) آیات کتاب حکیم است که مایه هدایت و رحمت نیکوکاران می‌باشد». ولی آنچه مسلم است این است که حکمت در کلام قرآن، بر حکمت عملی اطلاق شده است؛ زیرا همه آیاتی که اشاره به راهنمایی و هدایت بشر دارند، عمل به توصیه‌های اخلاقی را شرط سعادت بشر در دنیا و آخرت قرار می‌دهند. و در همین راستاست که وقتی پروردگار از "لقمان" یاد می‌کند، شکر و سپاسگزاری وی را از نشانه‌های حکمت او بشمار می‌آورد: "

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِي حَمِيدٌ: (لقمان: ۳۱، ۱۲) " و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزارد و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می‌گزارد و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است "؛ همان‌گونه که شرک به خود را، ستمی بزرگ بر انسان اعلان می‌فرماید: "وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ": (لقمان: ۱۳، ۳۱) " و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش درحالی که وی او را اندرز می‌داد گفت ای پسرک من به خدا شرک می‌آورد که به راستی شرک ستمی بزرگ است "

وصیت او به فرزندش در ارتباط با امور عبادی، اخلاقی و اجتماعی، که خود بدان‌ها آراسته بود، نشان از تعهد قرآن به آن بخش از حکمت عملی است که بدون وجود آن، بشر را امکان رسیدن به فلاح و رستگاری در هر دو جهان نخواهد بود:

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ. يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ. وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَأَنَّ اللَّهُ لَأَبْغَضُ كَلًّا مُّخْتَالٍ فَخُورٍ. وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: (لقمان: ۱۶، ۳۱-۱۹)

"ای پسرک من اگر [عمل تو] هموزن دانه خردلی و در تخته‌سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است. ای پسرک من نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکبیا باش این [حاکمی] از عزم [و اراده تو در] امور است. و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لاف زن را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز که بدترین آوازاها بانگ خران است

از آن جایی که در حکمت عملی، سخن از بایدها و شایدها و نشایدهاست (مطهری، ۱۳۶۶: ۱۷۸)، گفتار در این زمینه، از حوزه بحث ما در این مقاله خارج می‌باشد؛ بلکه آن چه در این مجال در قالب حکمت و ضرب‌المثل بدان‌ها پرداخته می‌شود، در واقع همان سخنان زیبا، فصیح و پرمعنایی است، که در قالب عباراتی کوتاه و نهایت ایجاز، با اشاره به مقصود واقعی گوینده، و هم چنین، مزین به حسن تشبیه و زیبایی کنایه، چه به صورت منظوم و چه منشور، از بزرگان دین و علماء و ادبای فرزانه، در آثار حکیم و ادیب گرانمایه، ثعالبی نیشابوری گردآوری شده و در حوزه اخلاق، تربیت و وعظ جای می‌گیرد.

واژه "مَثَل" و تفاوت‌های آن با "حکمت":

مَثَل در کلام عرب به معنای شبیه و نظیر است؛ و در توضیح آن، آورده‌اند: (مَثَلُ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ)؛ یعنی: "چیزی را به چیز دیگر شبیه ساخت" و (تَمَثَّلَ فُلَانٌ)؛ یعنی: "فلانی مثالی زد

(ابن منظور، ذیل کلمه مثل). این واژه، به معانی دیگری نظیر: سخن، حدیث، پند، عبرت، صفت و غیره بکار رفته، و در اصطلاح عبارت است از گفتاری کوتاه، که حاصل قرن‌ها تجربه آدمی در زمینه‌های گوناگون است و ممکن است در بر دارنده تشبیه یا مضمون حکیمانه نیز، باشد و به سبب روانی و روشنی معنی و لطف ترکیب آن است که، شهرتی همگانی می‌یابد و عوام و خواص، آن را بدون تغییر یا با اندک تغییر، در محاوره بکار می‌برند (اندقانی، ۱۳۸۲: ۱۹). در قرآن نیز واژه *مَثَل* و مشتقات آن ۱۶۲ مرتبه تکرار شده و به هدف تعبیر، بیان، تفهیم و تثبیت مطالب در معانی مختلف چون (عبرت، آیه و نشانه، ضرب‌المثل، الگو و...) به‌کاررفته است، که به مواردی چند از این آیات اشاره می‌کنیم: به‌عنوان نمونه، خداوند در سوره "زخرف"، آنجا که از فرعون و قوم او و انتقام از ایشان یاد می‌کند، می‌فرماید: "فَجَعَلْنَا هُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ" (الزخرف: ۵۶) « پس آن قوم را، پیشگامان (دوزخیان) و مایه عبرت آیندگان قرار دادیم »

یا در سوره تحریم، همسر فرعون را الگو و اسوه کسانی که ایمان آورده‌اند معرفی می‌کند و می‌فرماید: "وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَمْرًا فَرَعُونَ ... " (التحریم: ۱۱) " و خداوند برای کسانی که ایمان آوردند. زن فرعون (آسیه) را مثال می‌زند... ". و در سوره عنکبوت خداوند هدف از ذکر امثال را روشن شدن حقایق و پند و اندرز می‌شمارد و می‌فرماید: "وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون" (العنکبوت: ۴۳) " و (ما) این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم (تا حقایق برای آن‌ها روشن گردد) ولی جز خردمندان، در آن‌ها اندیشه نکنند ". علاوه بر این موارد، در دیگر آیات شریفه قرآن، واژه مثل بنا به مقتضای حال ذکر شده است. در مجموع می‌توان گفت: ذکر امثال در کلام وحی به جهت آگاهی دادن و پی بردن مخاطبان به حقیقت موضوع بوده و طرح مباحث در قالب *مَثَل*، به‌گونه‌ای است که در روح و جان آدمی اثر گذاشته؛ تا بتواند به کنه ماهیت مطلب، بیش از پیش دست یابد. بنا بر این، می‌توان ادعا نمود که امثال و تعبیرات رایج در میان هر قوم و ملت، یکی از ارکان اساسی زبان و ادبیات آن قوم و نموداری از ذوق و قریحه و صفات روحی و اخلاقی و افکار و تصورات و رسوم و عادات آن ملت بشمار می‌آید. این سخنان کوتاه و لطیف، که هرکدام اندیشه‌ای ژرف و اندرزی روشنگر

را در بردارند، به سبب سادگی و روانی در طی روزگاران، مقبولیت یافته و سرانجام در زبان مردم جاری گشته و نام مَثَل به خود گرفته‌اند (اندقانی: ۲۰). ما امروزه در محاورات، مکاتبات، رساله‌ها، کتب علمی و ادبی، کاربرد مَثَل را به وضوح می‌بینیم که چگونه نویسنده و گوینده، برای تفهیم و تثبیت موضوع یا کلام آن را زیب سخن و چاشنی گفتار خویش می‌سازد. این امر نه تنها بر رونق و آرایش سخن افزوده، بلکه در بیان مقصود برای مخاطبان تأثیر بسزایی دارد. اگر نگاهی به تاریخ ادبیات کهن و غنی سرزمینمان ایران داشته باشیم به وضوح در می‌یابیم که از همان گذشته دور، علماء و ادباء و نویسندگان، امثال و حکم را زیور کلام خود ساخته‌اند؛ ضمن آن که به صورتی جداگانه نیز، این مرواریدهای اخلاقی را از صدف ادبیات خارج و در قالب آثاری ارزشمند به‌عنوان "امثال و حکم"، در معرض استفاده عموم قرار داده‌اند؛ که یکی از چهره‌های برجسته این میدان، ادیب شهیر، ثعالی نیشابوری است که با زیبایی و درایت بسیار و با بهره‌گیری از امثال و حکمت‌هایی دلنشین، به آثار خویش، طراوتی تازه بخشیده است. اما، پیش از آن که به آثار این ادیب نام‌آشنای خراسان پردازیم، جهت آگاهی آن دسته از خوانندگانی که ممکن است کمتر با این دو واژه‌آشنایی داشته باشند، به گوشه‌ای از تفاوت‌های آن دو، اشاره‌ای گذرا می‌اندازیم:

- حکما و خردمندان، با سخنان حکمت‌آمیز، هدفی جز راهنمایی، هدایت، موعظه و اندرز ندارند؛ اما ضرب‌المثل، که امری اثبات‌شده در طول سالیان متمادی است، با بیان کوتاه، بلیغ و زیبایش، خواننده و شنونده را به‌گونه‌ای غیرمستقیم در جهت هدفی مثبت و متعالی، سوق می‌دهد.
- اساس مَثَل، زیبایی‌های لفظی - به‌ویژه معنوی - است؛ درحالی‌که حکمت به آرایه‌های لفظی و معنوی توجهی ندارد؛ هرچند ممکن است از این آرایه‌ها نیز برخوردار باشد.
- پدیدآورندگان مثل‌ها را می‌توان، هم در میان عوام، وهم خواص جستجو نمود؛ به‌عبارت‌دیگر، موجدان و مخاطبان ضرب‌المثل، ممکن است هم از میان مردم عادی سر برآورند وهم در زمره خواص جای گیرند؛ اما کلام حکمت‌آمیز، تنها از زبان حکیمان و فرزنانگان، به قصد هدایت جاری می‌شود و مخاطبان ایشان، متعلمانی هستند که آگاهانه بدان‌ها گوش می‌سپارند.

- پایه و اساس مثل بر کوتاهی سخن استوار است؛ اما حکمت، که به قصد تعلیم و هدایت بیان می‌شود، از تفصیل و توضیح بیشتر برخوردار است؛ بدین سبب حکیم از تطویل کلام نگرانی به خویشتن راه نمی‌دهد.

امثال و حکم در آثار ثعالبی

یکی از موضوعات بسیار مهم و قابل توجه، که ثعالبی به طور عام در آثار ادبی خود، بدان عنایت خاص داشته، و به طور خاص در دو اثر ماندگارش "الأمثال" و "التمثیل والمحاضره" بدان پرداخته است، استفاده عالمانه و هنرمندانه وی از عبارات حکمت‌آمیز و مثل‌های دلنشین می‌باشد، تا علاوه بر اینکه کلامش را با آن‌ها بیاراید بر فخامت و استواری و حسن منطوق سخن بیفزاید و ارزش آن را در دل‌ها و حلاوت آن را در سینه مخاطبان دو چندان کند. زیرا به خوبی به این امر واقف است که طرح سخن در قالب حکمت یا مثل و استفاده به جا از آن، خاطر را لذت و طبع را مسرت می‌بخشد. و در الفاظ قلیل معانی کثیر نهفته است و این نکته‌ای است که منحصر به آثار ثعالبی نبوده، بلکه استفاده از آن (حکمت و مثل) به عنوان چاشنی سخن و زیبایی کلام و استحکام نیروی استدلال، نزد دیگر نویسندگان و سخنوران در تمام ادوار ادبی رایج بوده و حتی در محاورات روزمره مردم نیز جایگاه خاص خود را داشته و دارد. و یکی از شاخه‌های مهم و ارزنده ادبیات و سندی معتبر از آداب و فرهنگ و رسوم گذشته می‌باشد که در این راستا می‌توان افکار و عقاید، شیوه تفکر، اخلاق و صفات و روحیات پیشینیان را شناخت (صاحبی، ۱۳۸۱: ۱۳). رویکرد ثعالبی نیز در به‌کارگیری حکمت و ضرب‌المثل، رویکردی اجتماعی و اخلاقی است. او می‌کوشد با این اسلوب، مسائل اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و سیاسی جامعه و همچنین، عقاید، آداب و تجربیات پیشینیان را در لباسی آراسته به آرایه‌های لفظی و معنوی در قالب شعر یا نثری روان بیان کند که شنونده یا خواننده خود را تحت تأثیر قراردادده و او را با این رشته به گذشتگان پیوند دهد. اغلب امثال و سخنان حکمت‌آمیزی که ثعالبی در آثارش ذکر نموده، در لباس استعاره یا کنایه یا تشبیه می‌باشد و حاوی اندیشه‌های عمیق و سودمند و گاهی انتقادی و طنزآمیز از رفتار و گفتار آدمیان و اوضاع جامعه گذشته یا زمان خود نویسنده است. با نگرشی اجمالی در آثار ثعالبی و درنگ در

مضامین و محتوای برخی اشعار و گفتار، ملاحظه می‌کنیم که امثال و حکم‌های بکار رفته در آن‌ها، از تنوع خاصی برخوردار بوده است. بنابراین، ضرورت کار ایجاب می‌کند که ما، آن‌ها را در دسته‌هایی جداگانه، مورد بررسی قرار دهیم:

امثال و حکم قرآنی

قرآن کریم، که رهنمای راستین انسان در طریقت سعادت و رستگاری است، با باطنی ژرف و ظاهری زیبا و بیانی دلنشین، دل‌های همه مخاطبان را مجذوب دریای معانی و شیفته معارف توحیدی‌اش ساخته و فروغ آن پیوسته بر تارک زمان می‌درخشد و هرچه می‌گذرد مفاهیم و اسرار نهفته آن آشکارتر می‌گردد.

خداوند حکیم در این کتاب، اسلوب‌های زیبای بیانی و ساختارهای شگفت‌آور کلامی را، در تبیین مفاهیم و مضامین بکار می‌گیرد؛ تا حلاوت گفتارش در جان شیفتگان رسوخ نموده و در پرتو انوار معرفت و گوهرهای حکمت الهی‌اش هدایت یابند. یکی از این ساختارها که خداوند در تمام سور قرآن آورده، بیان مقاصد در قالب امثال حکمت‌آمیز است، که با نهایت روشنی و زیبایی به توضیح و بیان مسائل پرداخته است؛ به طوری که در این زمینه از سوی دانشمندان و ادیبان، کتاب‌های زیادی نگاشته شده است. ثعالبی نیز همچون دیگر ادباء و نویسندگان با ذکاوت و نهایت هنرمندی در بسیاری از آثار خود بنا به مقتضای حال از امثال و حکم قرآنی بهره می‌گیرد و حتی مضاف بر این، از امثال رایج عرب و عجم که در آن از معانی قرآن بکار رفته نیز، سود می‌جوید؛ تا میزان تأثیر کلام وحی را در گفتار و نوشتار علماء و نیز عظمت این کتاب آسمانی را بیش‌ازپیش نشان دهد. به عنوان نمونه، از جمله آیاتی که ثعالبی آن‌ها را در قالب ضرب‌المثل‌های قرآنی ذکر می‌کند و در برابر هریک، ضرب‌المثل و یا حکمتی از کلام رایج عرب و عجم را می‌آورد، آیه: "وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ" (الفاطر: ۴۳). «حیله بد جز به صاحبش (اهلش) نمی‌رسد»، است که و ثعالبی کوشیده است معادل همان معنا^۱ را، با استفاده از الفاظی دیگر، پدید آورد؛ که ما نمونه آن را در

۱ مقصود، وجود آرایه بیانی "مساوات" است، که در آیه یاد شده، به چشم می‌خورد؛ به طوری که امکان حذف یا اضافه نمودن کلمه ای در جهت بلاغت بیشتر کلام را برای شنونده و مخاطب باقی نمی‌گذارد.

ضرب‌المثل زیر ملاحظه می‌کنیم: "مَنْ حَفَرَ بئراً لغيره سَقَطَ فِيهَا" (الثعالبي، ۱۹۶۱: ۱۷). «هرکس برای دیگری چاهی حفر کند، در آن می‌افتد».

او در پاسخ بدی دیگران، این آیه قرآن را ذکر می‌کند: "ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئِ الْحَسَنَةَ" (الاعراف: ۹۵). «سپس جایگاه بدی را به خوبی تبدیل کردیم» در معادل این مضمون آورده است (عَادَ غَيْثٌ عَلَى مَا أَفْسَدَ) (الثعالبي، همان: ۱۶). «باران بر آنچه فاسد کرد برگشت». در قرآن آمده: (وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ) (البقره: ۲۱۶).

« و چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید، درحالی‌که برای شما بهتر است و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید درحالی‌که آن برای شما بدتر است»

در مقابل این معنا، بدین شعر، که در آن از استعاره مکینه نیز بهره گرفته است، پرداخته است:

كَمْ مَرَّةٍ حَفَّتْ بِكَ الْمَكَارَةُ خَارَكَكَ اللَّهُ وَأَنْتَ كَارِهٌ

(الثعالبي، همان: ۱۷)

« بارها ناگواری‌ها تو را احاطه کرد و در هم پیچید و خداوند به تو خیر و خوبی داد، درحالی‌که تو آن را ناپسند می‌شمردی.»

ثعالبی در دیگر آثارش چون "الأمثال والاقْتباس من القرآن"، بخشی از آیات قرآن را تحت عنوان مثل واره‌ها نیز، ذکر می‌کند و در کتاب معروفش "التمثيل و المحاضرة"، این امثال قرآنی را ذیل عنوان مایجری مُجری الأمثال فی الفاظ القرآن، قرار می‌دهد؛ که از آن نمونه، می‌توان به این آیات اشاره نمود:

- (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً أَلًّ وَسَعَهَا) (البقره: ۲۸۶). «خداوند هیچ نفسی را مکلف نمی‌سازد

مگر به اندازه توانایی‌اش»

- (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) (الروم: ۳۲). «هر حزبی (گروهی) به آنچه نزدشان است

شادمان‌اند»

- (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) (الرحمن: ۶۰). «آیا پاداش و جزای نیکی، جز نیکی است»

- (هیئات هیئات لما توعدون) " المؤمنون: ۳۶ » چه دور است این وعده‌هایی که به شما می‌دهند! « و دیگر آیات شریفه که در قالب مثل و حکمت آمده است. (الثعالبی، همان: ۱۹)

امثال و حکم نبوی

ثعالبی، در بسیاری از آثارش، سخنان از پیامبر اکرم (ص) را نیز، زیب کلام خویش می‌سازد و آن‌ها را همچون مرواریدی ارزشمند در قالب: "جوامع الكلم القلیله الألفاظ الکثیره المعانی"، به‌عنوان سخنانی حکیمانه و رهگشای راه سعادت و نجات بشریت، تقدیم مخاطب می‌سازد. از نمونه ضرب‌المثل‌های نبوی که بیشتر جنبه پند و اندرز دارد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- إياكم و خضراء الدمن^۱ « از زن زیارویی که در خانواده‌ای بد پرورش یافته، پرهیزید »

- كل الصيّد في جوف الفراء « اساس و همه شکار را در گور خر توان یافت »

- مات فلان حتف أنفه « فلانی، به مرگ طبیعی از دنیا رفت »

- إنّ المُنبتّ، لأرضاً قطع ولا ظهراً أبقي « در راه مانده را، نه روی رفتن است و نه روی ماندن »

- الآن (قد) حمى الوطيس^۲ « الآن تنور داغ است » (همان: ۲۲)

ما در واقع به سخنان حکمت‌آمیزی دیگری نیز، برمی‌خوریم که دارای ویژگی‌های امثال چون: بلاغت، ایجاز و اختصار و بهره‌گیری از آرایه‌های لفظی و معنوی نیز، می‌باشند؛ که در این جا لازم می‌دانیم به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره‌ای داشته باشیم:

- النَّاسُ كَأَسنانِ المَشْطِ^۲ و إِنْما يَنْفَاضلونَ بالتَّقوى. « مردم همچون دندان‌های شانه‌اند و تنها باتقوی فضیلت و برتری می‌یابند »

۱ حدیث یاد شده، ضمن آن که از صنعت کنایه - مقصود از " خضراء الدمن"، زنی زیباست که در خانواده ای غیر اخلاقی پرورش یافته - بهره گرفته، وجود استعاره مرشحه مخیله - و آن، استعاره‌ای را گویند که قرینه‌ای متناسب با لفظ مستعار منه در آن موجود باشد و مخاطب، نیازمند توضیح بیشتر گودنده نیز، باشد - در آن هویداست.

۲ نوعی از تشبیه مرسل و مجمل است؛ که هدف از آن، شرح و بیان حال مشبه است و در آن، وجه شبه، به جهت وضوح و یا وجود آن در معنا و مفهوم کلام، که جز از طریق تأمل نتوان بدان رسید، مذکور نمی‌باشد؛ چنان که از سیاق کلام فوق، تساوی حقوق انسان‌ها را دریافت می‌کنیم.

- الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كِفَاعِلِهِ « هدایت کننده به خیر و خوبی همانند انجام دهنده آن است».
- عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ كَنْزٌ لَا يُنْفَقُ مِنْهُ^۱ «علمی که سودی ندارد همچون گنجی است که از آن انفاق نمی شود».

- الْمُؤْمِنُ مَرَأَهُ أَخِيهِ «مؤمن آینه برادر مؤمن خویش است».
- آفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ « آفت علم و دانش فراموشی است».
- يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ «دست خداوند بر بالای جماعت است».
- مَا هَلَكَ أَمْرٌ وَعَرَفَ قَدْرَهُ «هر کس قدر و ارزش خود را بشناسد هلاک نگردد» (همان:

(۲۳، ۲۷)

- إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوهُ خَضِرَةٌ نَضِيرَةٌ^۲؛ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَعْمِلُكُمْ فِيهَا، فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ^۳
« همانا دنیا شیرین و سرسبز و خرم است و خداوند شما را در آن بکار می گیرد تا ببیند چه می کنید»

- إِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ وَتَعْرِفْ إِلَيْهِ فِي الرَّحَاءِ يَعْرِفَكَ بِالشَّدَةِ^۴ (الثعالبي، ۱۳۸۶: ۷۵)
«خدای را پاس بدار؛ تا تو را پاس بدارد و در آسایش او را یاد کن؛ تا در سختی تو را بشناسد»

امثال و حکم علوی

علی (ع)، یار رسول و پیشوای سخنوری و بلاغت نیز، از جمله شخصیت های بزرگی است که ثعالبی، گفتار او را زینت بخش آثار خویش ساخته است. او، علی بن ابی طالب (ع) را برگزیده سخنوران دانسته و بر این اعتقاد است که کلام او، پرتوی از انوار روحانی قرآن است

۱ اشاره ای است به آیه: " مثل الذين حملوا التوراه ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا "، (الجمعه: ۵۵)
۲ از آن جایی که وجه شبه (وجود امکانات طبیعی و غیر طبیعی دنیا) و ادات تشبیه در گفتار بالا محذوف اند، آن را تشبیه بلیغ نامند.

۳ سخن فوق، می تواند اشاره ای باشد به آیه: "... اَوَابِتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ " (القصص: ۷۷)

۴ نگاهی است به آیه: " لا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم؛ اولئك هم الفاسقون " (الحشر: ۱۹)

و پس از سخنان پیامبر، استوارترین کلام بشمار می‌آید (الثعالبی، ۱۳۸۶: ۹۳)؛ در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- قِیمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ « ارزش هر انسانی به آن چیزی است که درست انجام می‌دهد»

- الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ «انسان در زیر زبانش نهفته است»

- النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»

- مَنْ عَذَّبَ لِسَانَهُ، كَثُرَ إِخْوَانُهُ+ « هرکس خوش بیان باشد، یارانش افزون گردند»

- إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ « هرگاه عقل و خرد کامل گردد، سخن اندک شود »

- الشَّرْفُ بِالْعَقْلِ وَالْأَدَبِ، لَا بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ « شرافت (انسان) به عقل و ادب اوست نه به

اصل و نسب»

- مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَيَاءٌ وَلَا سَخَاءٌ فَالْمَوْتُ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْحَيَاءِ « هرکس که او را شرم و

سخاوت نیست، مرگ برای او از زندگی سزاوارتر است»

- مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ خُرًّا وَمَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ، كَانَ لَهُ الْمَحَبَّةُ مِنَ النَّاسِ « هر آن کس که

خواهش‌های نفسانی را ترک کند، آزاده است؛ و آن که حسادت را رها کند، دوستی و محبت

مردم را به سوی خویش می‌کشاند »

- الذِّكْرُ نُورٌ وَالْعَقْلُ ظُلْمَةٌ وَالْجَهَالَةُ ضَلَالَةٌ «یاد خدا نور است و غفلت تاریکی و نادانی،

مایه گمراهی است »

الادبُ خَيْرُ مِيرَاثٍ وَحُسْنُ الْخَلْقِ خَيْرُ قَرِينٍ « ادب بهترین میراث و خوش اخلاقی بهترین

همنشین است» (الثعالبی، ۳۶، ۱۴۰۳: ۲۷)

امثال و حکم اخلاقی و تربیتی

اخلاق و تربیت از جمله موضوعاتی است که در آثار ثعالبی بسیار بدان پرداخته و عنایت

شده است. و بدون اغراق می‌توان آن‌ها را مجموعه‌ای ارزشمند در باب فضائل و محاسن

اخلاقی و تربیتی بر شمرد. او در این راستا به‌عنوان نویسنده‌ای توانا و ادیبی حاذق، کوشیده

است ارزش‌ها و فضیلت‌های نیک انسانی را در قالب جملات و عباراتی حکیمانه و

ضرب‌المثل‌هایی زیبا عرضه کند؛ تا بر جان مخاطبان تأثیری شگرف بر جای نهد و روان ایشان

را طراوتی تازه بخشید. ثعالبی به جهت سیطره ادبی و جهان بینی گسترده‌اش بر علوم و اخبار گذشته و عصر خویش، علاوه بر این که دست به ابداع عباراتی بدیع و گفتاری لطیف، چه در حوزه نظم و چه نثر، می‌زند و مفاهیم را در زیباترین قالب‌های ادبی و بلاغی می‌ریزد. سخنان بسیاری از ادباء و نویسندگان را در این باب، زیب آثارش می‌سازد؛ تا میراثی جامع و گرانبها برای آیندگان به یادگار گذارد. که اینک به ذکر نمونه‌هایی از این شاهکارهای ادبی وی، که برگرفته از کتاب "المبهج" اوست، نگاهی می‌اندازیم:

در ذکر صدیق و صداقت و آیین مودت می‌گوید:

- الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ كَالشَّقِيقِ الشَّفِيقِ^۱ «دوست صادق، چون یآوری مهربان و دلسوز است»
 - مَثَلُ الصَّدِيقِينَ كَالْيَدَيْنِ وَالْعَيْنِ تَسْتَعِينُ بِالْعَيْنِ «مثل دو دوست مانند دو دست است، و (چون) چشم، که از چشم دیگر یاری می‌جوید».

- الصَّدِيقُ هُوَ الْغُدَّةُ عِنْدَ الشَّدْوِ وَالْعَصْرَةُ لَدَى الْعُسْرَةِ «دوست تنها سازو برگ به هنگام گرفتاری و پناهگاه به هنگام سختی است»

- لِقَاءُ الْخَلِيلِ شِفَاءُ الْعَلِيلِ «دیدار دوست، شفای بیمار است». (الثعالبی، ۱۴۲۰: ۴۸)

در ذکر صبر و شکیبایی می‌گوید:

- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ^۲ «صبر کلید موفقیت است»
 - الصَّبْرُ، أَحْسَنُ وَأَنْجَحُ؛ وَفِي مِيزَانِ الْأَجْرِ، أَرْصَنُ وَأَرْجَحُ «صبر، نیکوتر و موفقیت‌آمیزتر است و در ترازوی پاداش استوارتر و برتر می‌باشد» (همان: ۶۹)

در ذکر تقوی و پرهیزگاری می‌گوید:

- التَّقْوَى هِيَ الْغُدَّةُ الْوَافِيَةُ وَالْجُنَّةُ الْوَاقِيَةُ «تقوی، همان توشه کامل و سپر محافظ است»
 - التَّقْوَى أَقْوَى عُمْدَةٍ وَأَوْفَى عُدَّةٍ «تقوی قوی‌ترین ستون و کامل‌ترین ساز و برگ است»

(همان: ۷۳)

۱ در این سخن، سجع و جناس از نوع لاحق (الشقیق، الشفیق) و مشتق (الصدیق، الصدوق)، هر دو قابل رؤیت است.

۲ ظاهراً بی ارتباط با این کلام خداوند نیست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل

در ذکر دیگر محاسن اخلاقی می‌گوید:

- ما أَحْسَنَ الْأَحْسَانِ، بِالْإِنْسَانِ «چه نیکوست، نیکی کردن به دیگران»
 - مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ، إِجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ «از برترین کرامت‌های اخلاقی دوری از محارم
 (کارهای حرام) است»

- التَّوْفِيقُ رَفِيقٌ رَفِيقٌ «توفیق (لطف خدا) رفیقی مهربان است»
 - الْأَدَبُ وَسِيْلَةٌ إِلَى كُلِّ فَضِيْلَةٍ «ادب وسیله‌ای برای دستیابی به هر فضیلتی است»
 (همان: ۷۴)

او از دیگر نویسندگان و ادباء مثل واره‌ها و سخنان حکمت‌آمیز بسیاری نقل می‌کند. به‌عنوان نمونه ابوالفضل سُکری از شعراء و ادبای مرو از جمله کسانی است که در بیان حکمت‌ها و اندرزهای اخلاقی از ضرب‌المثل‌های فارسی بهره می‌گیرد و می‌گوید:

إِذَا الْمَاءُ فَوْقَ غَرِيقٍ طِمَا فَقَابُ قَنَاوٍ وَأَلْفِ سِوَاءِ
 «آب که از سر انسان غرقه در آب گذشت، مقدار یک نیزه یا بیشتر را تفاوتی نیست»
 - أَدْعَى الثَّلْبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ

(الثعالبی، ۱۹۸۳: ۱۰۱)

«روباه مدعی چیزی گشت و آن را طلب نمود، به او گفته شد، شاهدت کو؟ گفت دم»
 بیت اول بیانگر این ضرب‌المثل فارسی (آب که از سر گذشت چه یک و جب چه صد و جب) است و بیت دوم به این ضرب‌المثل (به روباه گفتند شاهدت کو؟ گفت دم) اشاره دارد.

ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی از برجسته‌ترین شعرا و نویسندگان نثر فنی در قرن چهارم هجری است و یکی از معاشران خاص ثعالبی می‌باشد که در قسمتی از گفتارش از وی به‌عنوان " بحر الادب و عِلْمُ النَّثْرِ وَ النِّظْمِ... " یاد می‌کند. و خاطر نشان می‌سازد که در کلام خوارزمی فصاحت عجیب و بلاغت مفید، در کنار ملاحظت و حلاوت یکجا گرد آمده است. وی در باب چهارم کتاب یتیمه الدهر، بخش بزرگی را به خوارزمی اختصاص می‌دهد و

عبارات زیبایی را در قالب ضرب‌المثل و حکمت از او نقل می‌کند؛ که به نمونه‌هایی از آن‌ها نگاهی می‌اندازیم:

- الایامُ مِرآةٌ لِلرِّجَالِ؛ و الْأَطْوَارُ مَعْيَارُ النِّقْصِ و الْكَمَالِ «روزگار آئینه مردان و معیار نقص و کمال اوست»

- الْمَدْحُ الْكَاذِبُ ذُمٌّ وَالْبِنَاءُ عَلَى غَيْرِ أَسَاسٍ هَدْمٌ «ستایش دروغین نوعی نکوهش و بنای بدون پایه و اساس ویران می‌گردد»

- الْكَرِيمُ يَعْزُزُّ مِنْ حَيْثُ يَهُونُ «بخشنده از همان جایی که خوار می‌شود، به عزت و بزرگی می‌رسد»

- الْعُغْضُ يُنْسِي الْحُرْمَاتِ وَيَدْفِنُ الْحَسَنَاتِ «خشم و ظانف و تکالیف (آدمی) را به فراموشی سپرده و خوبی‌ها را می‌پوشاند»

- لَا صَيْدَ أَعْظَمَ مِنْ إِنْسَانٍ وَلَا شَبَكَةَ أَصِيدُ مِنْ لِسَانٍ «هیچ شکاری بزرگ‌تر از انسان و هیچ دامی نیرومندتر از زبان نیست»

- حِفْظُ الصَّحْهِ أَيْسَرُ مِنْ عِلَاجِ الْعِلَّةِ «حفظ سلامتی از معالجه بیماری آسان‌تر است» (همان: ۲۲۴، ۲۲۷)

ابوالفتح بستی شاعر، نویسنده و محدث مشهور قرن چهارم، از دیگر معاشران ثعالبی است که من آن که از خصال برجسته او، چون: صفا، صداقت، عفت کلام، مناعت طبع و سعه صدر، به نیکی یاد می‌کند، آثارش را به زیور کلام او می‌آراید و خالی از لطف نیست که ما در این جا، به برخی از آن‌ها که در قالب ضرب‌المثل ارائه شده است، بپردازیم:

- أَحْسِنِ إِلَى النَّاسِ تَسْتَعْبِدِ قُلُوبَهُمْ فَطَالَمَا اسْتَعْبَدَ الْإِنْسَانَ إِحْسَانٌ

- مَنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ فِي طَلَبٍ فَإِنَّ نَاصِرَهُ عَجْزٌ وَخِدْلَانٌ

- مَنْ كَانَ لِلْعَقْلِ سُلْطَانًا عَلَيْهِ، غَدَاً وَ مَا عَلَى نَفْسِهِ لِلْجَرِصِ سُلْطَانٌ

(البستی، ۲۰۰۶: ۳۵۷، ۳۵۸)

- «به مردم نیکی کن تا دل‌هایشان را بنده خویش سازی دیر زمانی است که نیکی انسان را بنده خویش کرده است»

- « هرکس به غیر از خداوند در طلب کردن چیزی کمک جوید بی شک یاور او ناتوانی و خواری خواهد بود.»

- « هرکس که خرد را راهبر خویش سازد، روزگاران را چنان سپری کند که حرص هرگز بر وی غالب نگردد»

در جای دیگر می گوید:

- إِذَا شِئْتَ أَنْ تَصْطَادَ حُبًّا أَخِي لُبًّا وَتَمْلِكَ مِنْهُ حَوْزَةَ الْقَلْبِ وَالْخَلْبِ
فَأَشْرِكُهُ فِي الْخَيْرِ الَّذِي قَدْ رَزَقْتَهُ وَحَصَلْتَهُ بِالْأِحْسَانِ فِي شَرِكِهِ الْقَلْبِ

«هرگاه قصد بدام انداختن خردمندی را نمودی و خواستی مالک دل و پرده قلب او گردی»
« او را در خیرری که به تو رسیده است شریک گردان و با احسان و محبت به وی، او را اسیر دام دوستی خود کن»

امثال و حکم سلطانی

امثال و حکم سلطانی در آثار ثعالبی جایگاه ویژه ای دارد، و او در دو قسمت جداگانه به این مسأله پرداخته است و آن اینکه در برخی از ابواب کتاب هایش، آنچه از سلاطین و ملوک جاهلی و همچنین أمراء اسلام نقل شده، آورده، و در قسمت دیگر آنچه از بزرگان، نویسندگان، سخنوران در قالب حکمت و مثل در رابطه با سلطان، أمراء، وزراء، آداب حکومت و... ذکر شده، بیان کرده است که ما در این قسمت سعی می کنیم، نمونه هایی از بهترین حکمت ها و مثل ها را در این خصوص ذکر کنیم. باب چهارم کتاب (الاعجاز و الایجاز) اختصاص به ملوک جاهلی عجم دارد. ثعالبی از هریک از این پادشاهان سخنانی نغز و زیبا آورده، و با گفتاری از افریدون آغاز می کند.

- الْإِيَامُ صَحَائِفُ أَعْمَالِكُمْ فَخَلَدَوْهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ: «روزها صفحات کتاب اعمال شماست، پس آن ها را با بهترین کردارتان جاویدان سازید»

- بَلُوغُ الْأَمَالِ فِي رُكُوبِ الْأَهْوَالِ^۱: «رسیدن به آرزوها در پذیرش خطر هاست»

۱. محتمل است که نگاهی باشد به آیه: " لیس للانسان إلا ما سعی " (النجم: ۴۰)

- مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَرَّهُ وَوَلَدَهُ: «هرکس پدر و مادرش را نیکی و احسان کند، فرزندش نیز، او را احسان و فرمانبری کند»

کیکاووس: أَحْسَنُ الْأَشْيَاءِ وَأَطْيَبُهَا الْعَافِيَةُ: «بهترین و پاک‌ترین چیزها، سلامتی است»

- لَوْلَا مَرَارَةُ الْبَلَاءِ لَمَا وَجَدْتَ حَلَاوَةَ الرَّحَاءِ: «اگر تلخی بلا و مصیبت نبود، شیرینی آسایش و راحتی معلوم نمی‌گشت»

کیخسرو: أَعْظَمُ الْخَطَأِ مُحَارَبَةُ مَنْ يَطْلُبُ الصُّلْحَ: «بزرگ‌ترین اشتباه، جنگیدن با کسی است که خواستار صلح می‌باشد»

شاپور پسر اردشیر: كَلَامُ الْعَاقِلِ كَلْمُهُ أَمْثَالُ وَكَلَامُ الْجَاهِلِ كَلْمُهُ أَمَالٌ «گفتار عاقل همه‌اش حکمت و سخن نادان تماش آرزوست»

هرمز پسر انوشیروان: كَافِرُ النِّعْمَةِ بَيْنَ سَخَطِ الْخَالِقِ وَ ذَمِّ الْمَخْلُوقِ «ناسپاس به نعمت بین خشم آفریدگار و نکوهش مخلوق است» (الثعالبی، ۱۴۰۳: ۳۸، ۵۹)

معاویه بن ابی سفیان: أَنْقَصُ النَّاسِ عَقْلاً مَنْ ظَلَمَ مِنْ هُودُونَهُ «بی‌خردترین مردم کسی است که به زیردست خود ظلم روا دارد» (الثعالبی، ۱۹۶۱: ۳۱)

عمرو بن العاص: الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ إِنْ أَقَلَّتْ مِنْهُ نَفْعٌ وَإِنْ أَكْثَرَتْ مِنْهُ قَتْلٌ «سخن همچون دواست، اگر کم حرف باشی، سود بری و اگر پر حرف باشی هلاک گردی» (الثعالبی، ۱۴۰۳: ۶۵)

عبدالملک بن مروان: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قَدْرِهِ وَ تَوَاضَعَ عَنْ رَفْعِهِ^۱ «بهترین مردم کسی است که از روی قدرت ببخشد و از روی بزرگی، فروتنی کند»

المعتصم بالله: إِذَا نَصَرَ الْهَوَى بَطَلَ الرَّأْيُ^۲ «هرگاه هوی و هوس غالب گردد، رأی و اندیشه (صحیح) باطل شود» (الثعالبی، ۱۴۰۳: ۶۵)

۱ اشاره ای است به آیه: " خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ " (الأعراف: ۱۹۹)

۲ ظاهراً برداشتی است از این کلام خداوند، که می‌فرماید: " وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى " (النجم: ۳) و " قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كَمْ قَدْ صَلَّكْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ " (الأنعام: ۵۶)؛ و هم چنین آیات متعدد دیگر که بر همین معنا دلالت دارند.

ابوالعباس سَفاح: «ما أَقْبَحَ بنا أن تكونَ الدُّنْيا لنا و اولیاؤنا خالونَ مِن آثارنا: «چه زشت است برای ما که دنیا از آن ما باشد ولی دوستانمان از آثار ما خالی و بی بهره باشند» (الثعالبی، ۱۴۱۷: ۲۲) علاوه براین، ثعالبی در بسیاری از آثارش بنا به اقتضای حال سخنان زیبایی از بزرگان، علماء، شعراء و نویسندگان در رابطه با پادشاهان و سلاطین مختلف در قالب حکمت و مثل، نقل می‌کند، ذکر نمونه‌هایی چند از آن خالی از لطف نیست. او در حدیثی از پیامبر (ص) آورده:

– السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ «سلطان سایه خدا در زمینش است که هر مظلومی به او پناه می‌برد».

ابن معتز گوید: فَسَادُ الرَّعِيَةِ بِلَا سُلْطَانٍ كِفْسَادِ الْجِسْمِ بِلَا رُوحٍ (فاسد شدن مردم بدون سلطان همانند فاسد شدن جسم بدون روح است) (الثعالبی، ۱۴۱۰: ۶۱-۶۲).

ابن عبّاد گوید: إِذَا أَدْنَاكَ سُلْطَانٌ فَزِدَهُ مِنَ التَّعْظِيمِ، وَاحْدَرَهُ وَرَاقِبَ فَمَا السُّلْطَانُ إِلَّا الْبَحْرُ عَظْمًا وَقُرْبُ الْبَحْرِ مَذْمُومٌ الْعَوَاقِبِ

(الثعالبی، ۱۴۰۱: ۹۲)

«هرگاه به سلطان نزدیک شدی بر تعظیم و تکریم او بیافزای و از او بر حذر و مراقب باش»
 «زیرا سلطان همچون دریای بزرگ است و نزدیک شدن به دریا عاقبت و فرجام بدی دارد».

ثعالبی خود در این باب گوی سبقت را از دیگران ربوده، و بس دلنشین سخن بر سیل حکمت آورده است. او، ضمن آن که از صنایع لفظی، چون: سجع، جناس و طباق، به زیبایی بهره می‌گیرد، از بزرگی جایگاه و شأن پادشاهان و هم چنین، حسن ادب ایشان این گونه سخن می‌گوید (الثعالبی، ۱۴۲۰: ۳۷، ۴۲):

– فِي قُلُوبِ الْمَمْلُوكِ عِيُونَ؛ وَ لِهَمْ عَلَى الْقُلُوبِ عِيُونَ^۱ "پادشاهان، با چشم دل می‌نگرند و از دل‌های رعیت به خوبی آگاه‌اند

۱ میان دو کلمه "عیون" اول (کنایه از درک و آگاهی عمیق) و دوم (کنایه از عطف و مهربانی)، جناس تام برقرار است.

- مَنْ عَصَى السُّلْطَانَ، فَقَدْ اطَاعَ الشَّيْطَانَ^۱ " هر کس از سلطان سرپیچی کند، از شیطان پیروی کرده است "

- الملك خليفه الله في عباده و بلادِهِ " پادشاه، خلیفه خداوند در زمین و در میان بندگان اوست "

- الأوطانُ حيثُ يعدِلُ السُّلْطَانُ " وطن، جایی است که سلطان در آن، به عدالت رفتار کند "

ثعالبی، در بسیاری از آثار خویش، روزگار را پیری فرزانه و خردمند و موعظه گری توانا می‌شمارد که مجموعه ای انبوه از تجربه، عبرت و حکمت پیشینیان را در صندوقچه اسرار خویش به امانت نهاده است؛ تا بنا به تدبیر و مصلحت خویش، آن‌ها را تقدیم آیندگان سازد. بر این اساس، وی کلام بزرگان ادب را در قالب ذمّ، شکوی، مدح و وصف بیان می‌کند؛ که ما در این بخش از گفتار، به نمونه‌هایی از آن‌ها، به‌ویژه به نقل از کتاب "المبهج" وی، می‌پردازیم:

- الدُّنْيَا، حَالَهُ حُلُوهُ وَ مَرَّةٌ مَرَّةٌ « روزگار، زمانی شیرین و زمانی تلخ و ناگوار گردد » (الثعالبی، ۱۴۲۰: ۸۹)

- الدَّهْرُ أَنْصَحُ الْمُؤَدِّبِينَ^۲ «روزگار، بهترین پند دهنده است»

- مَنْ لَمْ يُوَدِّبْهُ وَالِدَاهُ اِدَّبَهُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ «هرکس والدینش او را تربیت و ادب نکنند، روزگار او را ادب می‌کند» (الثعالبی ۱۹۶۱: ۲۴۶، ۲۴۴)

او از ابوالفتح بستنی اشعار شیوایی را نیز، ذکر می‌کند. این امر، ضمن آن که قرابت و نزدیکی ثعالبی را به این حکیم اندیشمند و فرزانه نشان می‌دهد، بر توانایی و چیره دستی او در حکمت و ضرب‌المثل نیز، حکایت دارد:

الدَّهْرُ يَلْعَبُ بِالْفَتَى لَعِبَ الصَّوَالِجَ بِالْكَرِهِ
الدَّهْرُ قَنَاصٌ وَ مَالٌ إِنْسَانٌ إِلَّا قُبْرَهُ

(الثعالبی، ۱۳۰۴: ۱۶۶)

۱ در کلام مذکور، از صنایع بدیعی، می‌توان طباق از نوع ایجاب (عصی، اطاع)، جناس از نوع ناقص و مطلق (السلطان، الشیطان) و هم چنین سجع از نوع موازی را ملاحظه نمود.

۲ سخن، بهره مند از استعاره مکنیه است؛ زیرا لفظ مستعار منه (انسان) محذوف، و یکی از متعلقات و ویژگی‌های آن (النصیحه)، در آن هویداست.

«روزگار آدمی را بازیچه دست خویش می‌سازد همان‌طور که چوگان با توپ بازی می‌کند و آن را به این طرف و آن طرف می‌اندازد»

«روزگار چون شکارچی و انسان همچو چکاوکی در دستان اوست»

الدَّهْرُ سَلَمٌ لِكُلِّ نَذْلٍ لِكِنَّةٍ لِلْكَرَامِ حَرْبٌ

(البستی، ۲۰۰۶: ۵۵)

«روزگار با اشخاص دون مایه و پست، سر سازگاری و با بخشندگان و افراد بزرگوار سر ناسازگاری دارد» خوارزمی از جمله ادبایی است که سخنان برگزیده و حکمت‌آمیز او، معانی بکر و ویژه ای بر جان و فکر مخاطبان إلقاء می‌کند و ثعالبی درباب چهارم کتاب (یتیمه الدهر) أمثال بسیاری از رسائل وی نقل می‌کند که شنیدنی است. او درباره روزگار چنین می‌گوید: الأیامُ مِرْأَةٌ لِلرِّجَالِ وَالْأَطْوَارُ مَعْيَارُ النِّقْصِ فِيهِمُ وَالْكَمَالِ «روزگار آینه مردان است و احوال آنان، میزان نقص و کمال در میان ایشان می‌باشد»

-الدُّنْيَا عُرُوسٌ كَثِيرَةٌ الْخَطَابِ وَالْمُلْكُ سِلْعَةٌ كَثِيرَةٌ الطَّلَابِ

«دنیای عروسی است که به یاران فخر فروشی کرده، و به دامادها خیانت می‌کند»

-الدَّهْرُ يُفْقِي بَعْدَ غَدْرِ وَيَجْبِرُ عَقْبَ كَسْرِ وَيَتُوبُ بَعْدَ ذَنْبٍ

«روزگار بعد از حيله و نیرنگ وفا کرده، و بعد از شکستن جبران نموده، و بعد از گناه توبه می‌کند»

-نِعْمَ الْوَأَقِيَةُ الْعَافِيَةِ وَبُئْسَ الْخَصْمُ الزَّمَانُ (چه خوب نگهدارنده ای است سلامتی و چه بد

دشمنی است، روزگار) (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۲۲۷، ۲۲۳)

او در برخی اشعارش نیز از روزگار سخن بمیان آورده، و بر این اعتقاد است که باید در برابر حوادث و بلایای روزگار قوی و هوشیار بود و بر آن اعتماد و تکیه نباید کرد و چنین می‌گوید:

- لَا تَشْكُرِ الدَّهْرَ لِخَيْرِ سَبَبِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يُعْتَمَدْ بِالْهَبَةِ

(همان: ۲۷۵)

«از روزگار به خاطر چیزی که به تو رسانده است سپاسگزار مباش، زیرا که به احسان و بخشش

او نتوان اعتماد کرد»

امثال و حکم در آثار ثعالبی دامنه‌ای گسترده دارد و تنها به این مواردی که ما در این مقاله بدان‌ها پرداخته‌ایم، منحصر نمی‌شود؛ بلکه در هر یک از یک آثار این بزرگمرد ادب نیشابور، درس حکمت، اخلاق، تربیت و زندگی، ضمن استفاده از صنایع لفظی و معنوی به نیکوترین وجه که ما به برخی از آن‌ها اشاره‌ای کوتاه داشته‌ایم، آمده است.

اما، به رغم گستردگی دایره امثال و حکم در درون فرهنگ‌های به ظاهر غنی، مانند چین، یونان، هند، آسیای صغیر، خراسان بزرگ، ماوراءالنهر و دیگر سرزمین‌های کهن، امروزه، نه تنها آنان از قافله داران فرهنگ برتر جهانی بشمار نمی‌آیند؛ بلکه در بسیاری موارد، عملاً در میانه‌های صف مدنیت بشری - بلکه انتهای آن - قرار گرفته‌اند؟! چرا ملل مسلمان، که پیوسته مدعی غنای فرهنگ اسلامی خویش هستند و آثار مکتوب اسلاف خود را عامل نجات و سبب رهایی از تاریکی و ظلمت می‌پندارند، خود در دریای ظلمت گم گشته‌اند و از حداقل سهم در پیشبرد فرهنگ، حقوق اجتماعی و فردی، آداب زیستن و معاشرت با دیگران، و در یک جمله: مدنیت و تکنولوژی جهان امروز، برخوردار نیستند؟! چرا امروزه در جوامع شرقی، که بیش از همه سنگ فلاح دنیوی و اخروی را از مسیر جاده خرد، اندیشه، درایت، صداقت و حکمت بر سینه می‌کوبند، مردم این چنین آشفته و سرگردان‌اند؟! و اگر چنین نبود که امروزه برخی ممالک این دیار، از روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نسبتاً مقبولی با جهان پیشرو برخوردارند، ما حتی اکنون، امکان بروز همین اندک پیشرفت‌های ملموس و محسوس را در زمینه‌های گوناگون نیز، در خود ملاحظه نمی‌کردیم. برآستی چه عوامل و اسبابی سبب شده است تا مردمانی با داشتن سابقه ای کهن، فرهنگی غنی، تجاری سودمند، سنتی دیرینه و ادبیاتی سرشار از حکمت و ضرب‌المثل، امروزه در دامان خرافات، عقب ماندگی، جهالت، یأس و بی‌انگیزگی دست و پا زنند و تنها به گذشتگان خویش و آثار ایشان بنازند و از خویشتن خویش غافل بمانند؟!!

پاسخ این پرسش را باید در دو نکته جستجو کرد:

نخست - عدم پابندی عملی خردمندان و به ظاهر فرزنانگان یک ملت بدان چه می‌گویند و مدعی آن هستند؛ درحالی‌که خود، از زینت و زیور آن صفات بدورند. برآستی اگر ملتی صداقت و عمل را سرلوحه حیات فردی و اجتماعی خویش قرار دهد، آیا ضرورت دارد پیوسته و مستمر از

آن در مناسبت‌های گوناگون یاد شود؟! اگر برخی خویشتن را برتر از آحاد جامعه بشمار نیاورند، آیا ممکن است به خود اجازه دهند دهانشان به اندرز هموعان خویش، که همانند آنان از درک و شعور برخوردارند، گشوده گردد؟! اگر زعمای اقوام، راستی و خلوص را سرلوحه اعمال و کردار خویش قرار می‌دادند، آیا ضرورت صرف میلیاردها دلار جهت نگارش آثار و ایجاد مجالس، محافل و انجمن‌ها، که تنها اثر آن، در پی داشتن بزرگنمایی گویندگان آن‌ها است، احساس می‌شد؟! اگر چنین بود، چرا قرن‌هاست که در جهان سوم ما، مردمان بر نخستین پلکان اخلاق، که همان صداقت و دوری از نیرنگ و فریب باشد، دست و پا می‌زنند و به سرمزول مقصود نرسیده‌اند؟! چگونه است که حیوانات با مشاهده اعمال و رفتار خوب یا بد انسان، عکس‌العمل‌هایی در خور همان حرکات از خویشتن بروز می‌دهند؛ ولی آدمی را باید با سخن و تذکرات مکرر به سوی راستی و صلاح سوق داد! اگر چنین روشی می‌توانست در جهت بهبود معاشرت‌های اجتماعی مؤثر باشد، ملت‌های اسلامی باید تا کنون، سرمشق همه ملل جهان قرار می‌گرفتند.

و در همین راستاست که، اگر روزی با فردی آراسته به ویژگی‌های اخلاقی مورد قبول و رایج، مانند: صداقت، بردباری، صراحت و بدور از ریا و نیرنگ روبرو شویم، ناخود آگاه زبان به تمجید او می‌گشاییم؛ چراکه نقطه مقابل چنین کسانی در جامعه ما بسیارند و هرگز از جانب ما به بدی یاد نمی‌شوند. اما در جوامع متمدن امروز، از اشخاصی آراسته به صفات انسانی، نه تنها با زبان تمجید و ستایش یاد نمی‌شود؛ بلکه بدیشان هیچ گونه امتیازی که آنان را برتر از دیگران قرار دهد، تعلق نمی‌گیرد؛ چراکه از منظر مردم آن دیار، وجود چنان صفاتی، از ویژگی‌های بدیهی یک انسان در معاشرت‌های اجتماعی، بشمار می‌آید. بنا بر این، صرف ادعا نمی‌تواند خصالی را برای یک ملت اثبات کند؛ حتی اگر بسیاری از آثار مکتوب آنان، مملو از معانی انسانی و معنوی باشد.

دوم - عدم درک مفاهیم پیام‌های حکما، خردمندان و فرزندان از سوی خوانندگان و مخاطبان. و از همین روست که قرن‌هاست آثار دینی، ادبی، اخلاقی، و فلسفی فرهیختگان یک دیار، پیوسته مورد تجلیل و تکریم قرار می‌گیرد؛ اما آن چه از آن همه قیل و قال و غوغا به شنونده و خواننده القا می‌شود، آرامشی است موقتی و گذرا، که با تصور به دست آوردن سعادت اخروی بر روح و روان وی جاری می‌شود.

نتیجه

تردیدی نیست که حکمت‌ها و ضرب‌المثل‌های رایج در میان اقوام و ملت‌ها، حاصل عادات، رفتار، اعمال و کردار، و به طور کلی، سنت‌های گذشتگان است که در طول تاریخ، از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و امروزه در اختیار فرزندان آن ملت قرار گرفته است. از آن جایی که درستی و صحت این ضرب‌المثل‌ها در ظرف تاریخ و تجربه‌های مکرر زمان به اثبات رسیده است، متأخران قوم، به آن‌ها، که برگرفته از سنن گذشتگان ایشان است، می‌بالند و از آن‌ها به نیکی یاد می‌کنند. با توجه به آن چه در این مقاله بدان پرداخته‌ایم، می‌توان نتیجه گرفت از ویژگی‌های عمده امثال و حکم ایران زمین، که خراسان نیز بخش عمده‌ای از آن را شامل می‌شود، عنصر دین بوده است که با زیبایی و مهارت در درون سنن کهن ایرانی وارد گشته و با آن آمیخته گشته است؛ به طوری که خواننده را توان جداسازی و تفکیک آن دو از یکدیگر نیست. بدین سبب است که ما در ادب این دیار - فارسی و عربی - عمیق‌ترین مفاهیم را در زیباترین لباس الفاظ و تصاویر، به نظاره می‌نشینیم. این، همان رمز موفقیت و جاودانگی ادب فارسی است که از دامنه‌های مرزهای این کهن دیار فراتر رفته و آداب دیگر ملل را نیز تحت الشعاع خود قرار داده است. حضور طالبان - بلکه عاشقان - علم، ادب و فقاقت در مراکز اصلی خراسان بزرگ، به ویژه نیشابور، سبب شده بود تا این مراکز خردمندان و فرزندان بزرگی را به جامعه اسلامی آن عهد هدیه کند. ثعالبی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های این سرزمین است که آثار وی سندی گویا و معتبر از فرهنگ ایرانی - اسلامی قرن‌های آغازین اسلام تا عهد این ادیب فرزانه به شمار می‌آیند؛ و ما در همه آن‌ها زیبایی‌های لفظی و معنوی را در قالب مفاهیم دینی و فرهنگی به خوبی و مهارت ملاحظه می‌کنیم. بدون شک ابومنصور ثعالبی نیشابوری با بهره‌گیری از اندیشه و ادب عصر، همراه با جامعیت در فکر و کثرت در آثار، سندی معتبر از پندار، خرد و ادب عربی خراسان قدیم است که حاصل ذوق و فکر خود، پیشینیان و معاصران را با حفظ امانت داری در تابلوی زرین صفحات آثار انبوه خود برای آیندگان به ارمغان نهاده است.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن منظور. (۱۰۴۵ق). جمال الدین ابوالفضل، لسان العرب. نشر ادب الحوزه. قم. ایران. ۱۴۰۵ق.

- اندقانی هاجر. (۱۳۸۲هـ). امثال وحکم نهج البلاغه. چاپ دوم. انتشارات میثم تمار. تهران
- البتستی، ابوالفتح. (۲۰۰۶م). دیوان أشعار. حَقَّقَه: شاکر العاشور. الطبعة الاولى. دارالینابیع. دمشق
- الثعالبی، ابومنصور. (۱۹۶۱م). التمثیل و المحاضره. تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو. الطبعة الثانية. الدارالعربیة للکتاب. قاهره
- _____ . (۱۳۸۶هـ). الأقتباس من القرآن الکریم. ترجمه حسین صابری. چاپ اول. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران
- _____ . (۱۴۰۳هـ). الإعجاز والإیجاز. حَقَّقَه: احمد حسن بسج. الطبعة الثانية. دارالرائد العربی. بیروت
- _____ . (۱۴۲۰هـ). المبهج. حَقَّقَه: ابراهیم صالح. الطبعة الاولى. دارالبشائر. دمشق
- _____ . (۱۴۱۷هـ). اللطف والطائف. تحقیق الدكتور محمود عبدالله الجادر. الطبعة الاولى. عاله للکتاب. بیروت
- _____ . (۱۴۱۰هـ). البواقیت فی بعض المواقیت. تحقیق محمد جاسم الحدیثی. الطبعة الاولى. بغداد.
- _____ . (۱۴۰۱هـ). تحسین القبیح و تقبیح الحسن. تحقیق شاکر العاشور. الطبعة الاولى. وزراء الأوقاف و الشؤون الدینیة. بغداد.
- _____ . (۱۳۰۴). المتحل. تحقیق أحمد ابوعلی. الطبعة الاولى. مکتبه الثقافه الدینیة. قاهره
- _____ . (۱۹۸۳م). یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر. شرح و تحقیق الدكتور مفید محمد قمیمه. الجزء الرابع. الطبعة الاولى. دارالکتب العلمیة. بیروت
- دارابی، بهین. (۱۳۴۷هـ). تاریخ الحکماء للقفطی. چاپ اول. شماره ۱۱۷۴. انتشارات دانشگاه تهران
- سیاح أحمد. (۱۳۸۲هـ). فرهنگ بزرگ جامع نوین. چاپ چهارم. جلد اول. انتشارات اسلام. تهران
- السیوطی، جلال الدین، عبد الرحمان بن ابی بکر. (بی تا). الإیتقان فی علوم القرآن. دار الفکر
- صاحبی، هادی. (۱۳۸۱هـ). مثل های رایج در زبان عربی. چاپ اول. انتشارات مدرسه. تهران
- طوسی، نصیر الدین. (۱۳۵۶). اخلاق ناصری. تصحیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. انتشارات خوارزمی. تهران. چاپ اول.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۶هـ). آشنایی با علوم اسلامی. چاپ دوم. انتشارات صدرا. تهران.